بسم الله الرحمن الرحیم

13980715

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسة سیزدهم

۱۵ مهر ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بررسی کلام مرحوم شهید ثانی را در جلسة قبل دنبال کردیم. روایات معتبر در بحث ما خیلی زیاد است و به آن نحوی که ایشان بحث را دنبال کردند نباید بحث را دنبال کنیم.

شهید ثانی یک مطلبی دارد که من آن را به اختصار اشاره می‌کنم. بحث مفصلی دارد.

ایشان می‌فرمایند که در اخبار مسئله فقط یک خبر صحیح داریم آن هم خبر زراره است. و خبر زراره هم یک ذیلی دارد که مشهور به این ذیل فتوا ندادند. در ذیل این روایت این هست که مرگ اگر مرد قبل از دخول از دنیا برود و زن نصف مهر را مالک هست. مشهور مرگ را منصف نمی‌دانند. می‌گویند باعث نمی‌شود که نصف مهر به شوهر برگردد. این ذیل کأنّ باعث می‌شود به صدر هم نتوانیم تمسک کنیم. این کلام ایشان وابسته به بحث تبعیض در حجیت در روایات است که آیا اگر قطعه‌ای از روایت از حجیت بیفتد. فرض می‌کنیم که این مطلب را بپذیریم که مرگ منصّف نیست. آن بحث در جای خودش خیلی بحث مفصلی دارد. با پذیرش این مبنا آیا تبعیض در حجیت باید قائل بشویم یا نه قطعه‌ای از روایت اگر از حجیت افتاد بقیة روایت هم از حجیت می‌افتد.

در بحث خودش مفصل اشاره کردیم به این نکته که تبعیض در حجیت و عدم حجیت در تبعیض وابسته به این هست که آن نکته‌ای که آن قطعه را از حجیت انداخته آن نکته به سایر قطعات هم تسری پیدا نمی‌کند یا تسری پیدا نمی‌کند. مثلاً گاهی اوقات یک قطعه‌ای از روایت ظهور امر در وجوب بوده. ما ظهور امر در وجوب را حمل بر استحباب کردیم. حمل بر استحباب می‌خواهیم بگوییم کأنّ در مقام بیان یک حکم اخلاقی بوده. چه بسا ممکن است بگوییم اینکه در مقام بیان حکم اخلاقی بوده کل روایت یک مقام بیشتر ندارد، اینکه بگوییم صدر روایت در مقام بیان حکم فقهی بوده، ذیل روایت در مقام حکم اخلاقی بوده بعید است، بنابراین صدر را هم در ظهورش در وجوب از بین می‌رود.

گاهی اوقات ممکن است فرض کنید می‌گوییم ذیل قابل پذیرش نیست، می‌گوییم راوی اشتباه کرده. راوی در ذیل اشتباه کرده آیا این باعث می‌شود بگوییم صدر هم اشتباه کرده؟ نه دو مطلب مختلف هستند. در همین بحث ما یکی از وجوهی که مرحوم شیخ در تهذیب دارد در مورد همین روایاتی. روایات زیادی داریم که مرگ منصّف است. شیخ می‌گوید نه اشتباه کردند. مثلاً مرگ را با طلاق قاتی کردند. روات در ذیل در روایت. بحث من این است که روات در ذیل اشتباه کردند یعنی ملازمه با این ندارد که در صدر هم اشتباه کرده باشند. اگر ذیل تقیه‌ای بود آیا تقیه‌ای بودن ذیل به صدر سرایت می‌کند اینها همه تابع این بحث کلی هست که آن نکته‌ای که منشاء عدم اعتبار ذیل شده آیا آن نکته به صدر هم سرایت می‌کند یا سرایت نمی‌کند که خیلی تفصیلات زیادی دارد که باید آن بحث را مفصل دید اینکه ما به ذیل روایت را تمسک نمی‌کنیم به چه جهت تمسک نمی‌کنیم، چه کارش می‌کنیم اینکه روایت می‌گوید مرگ منصّف است چجوری مشی می‌کنیم حالا ببینیم این آیا نکته‌اش با صدر مشترک است یا با صدر مشترک نیست.

محصّل عرض ما تا اینجا این بود به نظر می‌رسد که دخول حکم ظاهری بر این هست که دخول انجام شده و این حکم ظاهری هم معنایش این نیست که فقط در بحث تنازع است. نه، این حکم ظاهری باعث می‌شود که جای مدّعی و منکر عوض بشود. اینجا دو نکته باید در تکمیل عرائض سابق عرض کنم.

یک نکته این است که از بعضی روایات استفاده می‌شود اینکه دخول باعث اینکه خلوت اماریت بر دخول دارد و امثال اینها، این در جایی است که نشود تحقیق کرد که دخول انجام شده یا نشده. ولی در مورد بکر که می‌شود تحقیق کرد باید تحقیق کرد، زن‌هایی هستند که می‌توانند تشخیص بدهند که این دخول انجام شده یا دخول انجام نشده. حتی در وطی در دُبر هم قابل تشخیص است. اینجور نیست که قابل تشخیص نباشد. پزشکان برایشان خیلی راحت هست تشخیص اینکه انجام شده یا نشده نحوة وضعیت زن به گونه‌ای هست که قابل تشخیص هست این مطلب. این به وسیلة زن‌های ثقه قابل تشخیص هست که این دخول انجام شده یا دخول نشده.

نکتة دیگری که اینجا هست اینکه این مطلب مربوط به باب تنازع نیست یک روایتی هست صریحاً این مطلب در آن وارد شده، قبلاً روایت را ندیده بودم، بعد روایت را دیدم، تعجب کردم چرا این روایت را آقایان در این بحث نیاوردند در حالی که روایت روشنی هست در بحث و مرحوم شهید ثانی که می‌فرماید یک روایت صحیح داریم این روایت صحیح السند واضحی هست. روایت صحیحة ابی حمزه ۳۸۸۸۵

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ»

در کافی دو تا سند دارد سند اوّلش به خاطر سهل بن زیاد ممکن است کسی در آن مناقشه کند، ولی سند دومش که محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی است هیچ بحثی نیست. ابی حمزة ثمالی است. روایت از جهت سندی معتبر هست بدون اشکال است

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ الثَّيِّبَ الَّتِي قَدْ تَزَوَّجَتْ زَوْجاً غَيْرَهُ فَزَعَمَتْ أَنَّهُ لَمْ يَقْرَبْهَا مُنْذُ دَخَلَ بِهَا فَإِنَّ الْقَوْلَ فِي ذَلِكَ قَوْلُ الرَّجُلِ وَ عَلَيْهِ أَنْ يَحْلِفَ بِاللَّهِ لَقَدْ جَامَعَهَا لِأَنَّهَا الْمُدَّعِيَةُ قَالَ فَإِنْ تَزَوَّجَهَا وَ هِيَ بِكْرٌ فَزَعَمَتْ أَنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا فَإِنَّ مِثْلَ هَذَا يَعْرِفُ النِّسَاءُ فَلْيَنْظُرْ إِلَيْهَا مَنْ يُوثَقُ بِهِ مِنْهُنَّ فَإِذَا ذَكَرَتْ أَنَّهَا عَذْرَاءُ فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُؤَجِّلَهُ سَنَةً فَإِنْ وَصَلَ إِلَيْهَا وَ إِلَّا فَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَ أُعْطِيَتْ نِصْفَ الصَّدَاقِ وَ لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا.

زن ثیّبی که قبلاً اگر ازدواج کرده باشد. زعمت یعنی قالت.

از وقتی که دخل بها، لم یقربها پیداست که مراد این است که خلوت صورت گرفته. از وقتی که خلوت صورت گرفته مقاربت و مباشرتی صورت نگرفته.

اینجا مرد منکر تلقی می‌شود باید قسم بخورد که لم یقربها. زن مدعی است، مرد منکر هست. ذیلش هم همان مطلبی هست که در جایی که می‌شود تحقیق کرد. در هنگام ازدواج بکر بوده. می‌گوید نه مقاربتی انجام نشده. زن‌های مورد اعتماد نگاه می‌کنند. اگر گفتند نه هنوز بکر است. اگر نه چون دخولی انجام نشده نصف صداق انجام می‌شود و عده هم ندارد چون خلوت به تنهایی کافی نیست باید دخول انجام شده باشد، این هم دخول انجام نشده.

شاگرد: رؤیت نساء که حرام است.

استاد: ولو حرام باشد اینجا جایز است. به دلیل ضرورتی که وجود دارد جایز است. بحث حکم قاضی است بحث تنازع است.

بحث اول این است که بحثی که قبلا داشتیم که مرحوم علامة حلی در مختلف توضیح می‌دادند که مرد اینجا منکر حساب می‌شود با خلوت اگر مرد مدعی دخول هست زن منکر دخول هست، زنی که منکر دخول هست مدعی تلقی می‌شود به دلیل نکته‌ای، زن مخالف ظاهر دارد ادعا می‌کند. ادعای مخالف ظاهر زن می‌شود مدعی و مرد. بینه‌ای که این طریقیتی که اینجا هست طریقیت به معنای این نیست که جانشین بینه می‌شود. همین مطلب را عرض می‌کردیم که ذاتاً مستبعد هست که قائل به این بشویم که نفس خلوت باعث بشود که قول کسی که مدعی دخول هست بدون یمین هم پذیرفته بشود. آن خیلی مستبعد است. این روایت هم صریح در آن مطلب است. شبیه این روایت، روایت‌های دیگر در مورد عنّین؟؟؟۱۲:۵۷ هم هست، ولی این روایت در فعنین هم ندارد. در مورد عنین شبیه این بحث‌ها که زن مدعی است که مرد عنّین است، مرد منکر است، می‌گویند بررسی کنید. انواع و اقسام راه‌حل‌هایی که در مورد اینکه چه شکلی تشخیص بدهیم که عنّین هست یا نیست در روایات وارد شده. روایت‌های عنّین را کار نداریم. این روایت هیچ صحبت عنّین و اینها هم نیست، زن می‌گوید شوهر مقاربت نکرده از وقتی که خلوت صورت گرفته. امام علیه السلام می‌فرمایند که زن مدعی است، مرد منکر است. حالا زن که بیّنه هم می‌تواند به یک معنا اقامه کند ولی مهم نیست بینه بتواند اقامه کند یا نتواند اقامه کند. به هر حال اینجا منکر تلقی می‌شود. مرد که منکر تلقی می‌شود با قسم قولش ثابت می‌شود. اینجا مرد منکر تلقی شده. همان مطلبی که مرحوم علامة حلی توضیح می‌دهد کلام شیخ طوسی. در تهذیب هم هست که همین در تهذیب مرحوم شیخ آورده نشانگر این هست که همان مطلبی که ایشان به شیخ طوسی نسبت می‌دهد که شیخ هم با یمین می‌خواهد بگوید همین هم اثبات می‌کند همان مطلبی که مرحوم علامة حلی فرمودند.

شاگرد:

استاد: در مورد ثیّب که نمی‌شود. در مورد بکر می‌شود تحقیق کرد ولی در مورد ثیّب این فوقش می‌شود فهمید که این عذرا هست یا عزرا نیست، اما به چه وسیله‌ای این عذره‌اش برطرف شده، این شوهر قبلی امثال اینها که نمی‌شود تشخیص داد. حالا اگر الآن روش‌هایی وجود دارد که بشود تشخیص داد این مقاربت به وسیلة این شوهر، اگر روش‌های اطمینان‌بخشی وجود داشته باشد که تشخیص داده بشود که به وسیلة همین شوهر مقاربت انجام شده آن هم اشکال ندارد، این روایت. فرض چیزها در صورتی هست که امکان‌پذیر نباشد.

شاگرد: پزشک قانونی بود می‌گفت الآن می‌شود برای هر کسی چه بکر، چه ثیّب و حتی می‌شود شخصش را معین کرد.

استاد: اگر بشود شخصش را معین کرد عیب ندارد اگر روش اطمینان‌بخشی باشد برای تعیین شخص.

شاگرد: زن عنین نبود یعنی زن ادعای

استاد: نه در آن حرف از عنّین ندارد اصلاً.

شاگرد: فان وصل الیها، ادعای

استاد: نه فان وصل الیها یعنی فان قاربها، بحث عنّین نیست، بحث خوشش نمی‌آید. گاهی اوقات از جهت عنّین نباشد ولی از جهت روانی این زن خوشش نمی‌آید. امکان در آن هست ولی به دلیل خوش نیامدن نمی‌خواهد هیچ وقت مقاربت کند. به خصوص نکته‌ای که در عنّین هست، عنّین کسی هست که هیچ زنی را مقاربت کند. اگر زنی که کسی که خصوص این زن را نتواند مقاربت کند آن عنّین نیست. در مسحور هم روایت هست. در بحث مسحور یک موقعی هست که نسبت به خصوص این زن اخذ عنها آن حکم مسحور را ندارد. ولی یک کسی هست که اصلاً سحرش کردند اصلاً نمی‌تواند مقاربت کند. آن احکام مسحور را دارند. و الا مجرد اینکه نسبت به خصوص این زن نمی‌تواند آن احکام خاصه را ندارد. فوقش این است که این مسحور واقع شده نسبت به این زن نمی‌تواند مقاربت کند، فوقش این است تازه آن هم نیست. نتوانستن در آن نیست، وصل الیها یعنی اینکه اگر دخول کرد، مباشرت کرد. نه از جهت روانی جوری هست که اصلاً چندشش می‌شود، بدش می‌آید امثال اینها. ولی به هر حال نمی‌خواهد احکام عدم دخول را هم بار کند.

شاگرد: اول باید اثبات بکند که بتواند

استاد: نه آن حالا باید بکر بودن سابقش مفروق عنه است در این روایت. اگر هر دو طرف قبول دارند که این قبلاً بکر بوده. آن بکر بودنش. و علی ای تقدیر اگر نه آن زنی که مدعی هست که دخول نشده آن زن مدعی هست که بکر هست و دخول نشده. اثبات نمی‌خواهد چون خود زن مدعی است که بکر است که می‌شود تحقیق کرد. مدعی بکریت است تحقیق می‌کنند بکر نیست دیگر. یا قبلاً از بکریت افتاده باشد، مهم نیست آن چون ادعای زن این هست که اصلاً قبلاً که بکر بودم این آقا هم که با من مباشرتی نکرده اصلاً بکر هستم.

شاگرد: زعمت را به معنای ادعا و سبب رجوع به قاضی، فَزَعَمَتْ أَنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا، چرا زن پیش قاضی می‌رود می‌گوید این شوهر به من نزدیکی نکرده؟

استاد: زن چنین ادعایی دارد. می‌گوید شوهر مقاربت با این نکرده. همین مقاربت نکردن. شوهر باید مقاربت بکند. چهار ماه یک بار مقاربت بکند. به هر حال امثال اینها.

شاگرد: از اوّل چهار ماه یک بار.

استاد: طرف ادعا دارد که مقاربتی انجام نشده است. مثلاً اگر طلاق باشد می‌خواهد عده نگه ندارد. به چه جهت، در روایت این مفروض نگرفته که طلاقی هم داده شده یا نشده. فرض کنید که طلاق داده شده به خاطر طلاق این چیز هست. بحث طلاق نیست.

شاگرد: روایت می‌گوید دخول ابتدایی یک سال وقت دارد، چهار ماه نیست

استاد: یعنی اگر مرد مدعی هست که تا احکام چیز را تا یک سال برایش بار می‌کنند. این روایت بحث عنّین. فوقش این است که مسحور است. عنّین در نمی‌آید، مسحور از خصوص این مرئه است. مسحور از خصوص مرئه احکام عنّین و اینها را ندارد. این بحث تمام

یک کلامی مرحوم آقای خوانساری در ذیل بررسی کلام مرحوم صاحب جواهر داشتند. مرحوم صاحب جواهر اصرار دارند بگویند که دخول ماء بنفسه سبب بر عده هست. دخول مرد به زن هم خودش دو تا سبب هست. سببین مستقلین هستند. چه حملی صورت گرفته باشد در صورتی که دخول نشده باشد، چه حملی صورت نگرفته باشد. حکم حمل و عدم حمل یکسان هست. ایشان به مشهور نسبت داده شده که اینها گفتند که اگر به وسیلة دخول ماء حمل صورت گرفته باشد عده دارد. ولی اگر حمل صورت نگرفته باشد عده ندارد. به عموم اولات الاحمال تمسک شده. صاحب جواهر می‌فرمودند که اولات الاحمال در مقام بیان اصل عده نیست. در مقام بیان مقدار عده است. کمیت عده را می‌خواهد تعیین کند و چون در مقام بیان اصل عده نیست برای اثبات اینکه در جایی که اگر شما قائل به این نباشید که نفس ورود ماء عده می‌آورد در مورد حامله هم نمی‌توانید قائل بشوید به دلیل اینکه این اولات الاحمال می‌گوید آنجایی که عده دارد، عده‌اش به وضع حمل است. اما کجا عده دارد؟ ممکن است عده‌اش در جایی باشد که دخول صورت گرفته باشد. مجرد ورود ماء من دون دخولٍ آن منشاء عده نشده باشد. این کلام صاحب جواهر بود که قبلاً هم نقل کردیم.

مرحوم آقای خوانساری ایشان می‌فرماید که درست است که این روایت، این آیة شریفه کأنّ در مقام بیان این جهت نیست، ولی با وجودی که در مقام بیان فروع مسئله هست می‌توانیم نسبت به اصل مسئله هم به این آیة شریفه تمسک کنیم. شاهدی مرحوم آقای خوانساری آوردند که آن شاهد را می‌خواهم بحث کنم. شاهدش این است در بعضی مواردی که دقیقاً همینجور است که آیه در مقام بیان خصوصیات مسئله است و در مقام بیان آن جهت مورد بحث ما نیست در روایت تمسک شده. این مطلب را مشابه همین اشکال را در فرمایشات حاج آقا هم مطرح شده. حاج آقا می‌فرمودند که اکثر آیات قرآنی در مقام بیان خصوصیات نیست. روی همین جهت اطلاق برای اکثر آیات قرآن اطلاق لفظی ثابت نیست. چون شرط اطلاق این است که متکلّم در مقام بیان باشد، وقتی متکلم در مقام بیان، اقم الصلاة در مقام بیان این نیست که شرایط نماز چی است، موانع نماز چی است؟ اجزاء نماز چی است؟ آنها را از جای دیگر باید استفاده کرد. مثلاً آتوا الزکاة و مثلاً اوفوا بالعقود در مقام بیان این نیست که در لزوم وفای به عقد که یک حکم وضعی است چه چیزی شرط هست چه چیزی شرط نیست. بنابراین به این آیات نمی‌شود تمسک کرد.

یک اشکالی اینجا مطرح هست. آن این است که روایات زیادی به امثال اینها تمسک کردند. این چه شکلی می‌شود؟ حاج آقا می‌فرمایند ولو ما اطلاق لفظی را منکر هستیم، ولی یک اطلاق مقامی مجموع ادله اینجا وجود دارد به آن تمسک می‌کنیم. آن این است که ولو در خصوص این آیه در مقام بیان نیست ولی بالأخره متکلمی که یک حکمی را جعل می‌کند باید تا ظرف عمل بیان کند که خصوصیات این حکم چی است. اگر تا ظرف عمل بیان نکرده باشد ازش اطلاق استفاده می‌شود. استفاده می‌شود که این حکم به نحو مطلق جاری هست.

در ما نحن فیه بحث این است که آیا بین اینکه اینجا ما اطلاق لفظی قائل بشویم یا اطلاق مقامی قائل بشویم در تمامیت فرمایش مرحوم صاحب جواهر فرق هست یا نیست؟ اگر اطلاق مقامی قائل بشویم یعنی بگوییم اینجور موارد اطلاق مقامی دارد آیا می‌توانیم به آیة شریفه تمسک بکنیم و کلام صاحب جواهر را قبول نکنیم، یا نه اطلاق مقامی با اطلاق لفظی فرق دارد. به نظر می‌رسد که اگر ما اطلاق مقامی قائل بشویم کلام صاحب جواهر تمام است و آن چیزی که کلام صاحب جواهر را رد می‌کند اطلاق لفظی است و از آن روایت هم اطلاق لفظی است. روایتی که تمسک به آیات قرآنی می‌کنند اطلاق لفظی استفاده نمی‌شود و نقض مرحوم آقای خوانساری و اعتراض ایشان به صاحب جواهر به نظر وارد نمی‌آید. توضیح ذلک این است که حرف صاحب جواهر این است که یک سری روایاتی داریم ادله‌ای داریم که می‌گوید تمام العلة برای عده دخول است اگر دخول شده باشد عده وجود دارد، دخول نشده باشد عده وجود ندارد. فرض این است ادله‌ای که العدة من الماء را نپذیرفتیم، سببین مستقلین را نپذیرفتیم. خود مرحوم صاحب جواهر مبنایش این نیست، ولی ایشان می‌گوید ما ادله‌ای که العدة من الماء هست را نپذیریم شما دیگر نمی‌توانید به اولات الاحمال تمسک کنید. در اینجا دیگر زمینة اطلاق مقامی نیست. ادله‌ای که گفته اگر دخول شده باشد عده دارد، دخول نشده باشد عده ندارد حکم مسئله را تمام می‌کنند. دیگر لازم نیست در خصوص اولات الاحمال ذکر شده باشد که اولات الاحمال چه صورتی عده دارند یا عده ندارند. همان حکم کلی که مدخوله عده دارند و غیر مدخوله عده ندارد همین کافی است. خود آیه‌ای شریفه‌ای که فما لکم من عدة تعدّونها خود همین آیة شریفه کافی هست برای تمام کردن مطلب دیگر نیازی نیست که یک روایتی در خصوص اولات الاحمال وارد بشود. حکم کلی این هست که مدخوله عده دارد، غیر مدخوله عده ندارد. اما حالا عده‌اش به چه شکلی است؟ در مورد کسی که اولات الاحمال هست عده‌اش به یک شکلی هست. در مورد ذوات الاقراء عده‌اش به یک شکلی هست. در مورد غیر ذوات الاقراء عده‌اش به یک شکل دیگر باشد. انواع و اقسام عده‌ها فرق دارد. عده ممکن است در یک جا وضع حمل باشد، در یک جا به ثلاثة قروء باشد، در یک جا به ثلاثة اشهر باشد. تفاوت عده‌ها مهم نیست. اصل اینکه عده دارد یا عده ندارد ملاکش دخول یا عدم دخول باشد. دیگر نیازی نیست که اطلاق مقامی شکل نمی‌گیرد. اطلاق مقامی در صورتی هست که حکم مسئله استفاده نشود از ادله. در حالی که اینجا حکم مسئله از ادله استفاده می‌شود اطلاق مقامی نسبت به اینکه اولات الاحمالی که غیر مدخوله هستند آنها هم عده دارند شکل نمی‌گیرد. بلکه اطلاق ادله‌ای که می‌گوید غیر مدخوله عده ندارد که شامل اولات الاحمال هم می‌شود اقتضاء می‌کند که عده نداشته باشد. بنابراین به نظر می‌رسد فرمایش صاحب جواهر تمام باشد.

اینجا یک نکته‌ای را ضمیمه بکنم. در اشکالی که حاج آقا مطرح می‌فرمودند که در آیات قرآنی نیاز به اینکه چطور شده در آیات قرآنی تمسک شده در حالی که متکلم در مقام بیان نبوده است و اطلاق لفظی را قبول ندارد به نظر می‌رسد که در بعضی موارد اطلاق لفظی وجود دارد. اینکه اطلاق لفظی وجود نداشتنش در همة موارد اطلاق.

در روایتی تمسک شده، روایت زیادی هست تمسک شده به عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیءٍ بر اینکه عبد طلاقش صحیح نیست الّا باذن مولی، نکاحش صحیح نیست الا باذن مولی، به این آیه تمسک شده، دو تا روایتش را بخوانم.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالا الْمَمْلُوكُ‏ لَا يَجُوزُ طَلَاقُهُ‏ وَ لَا نِكَاحُهُ إِلَّا بِإِذْنِ سَيِّدِهِ قُلْتُ فَإِنَّ السَّيِّدَ كَانَ زَوَّجَهُ بِيَدِ مَنِ الطَّلَاقُ قَالَ بِيَدِ السَّيِّدِ ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ﴾ الشَّيْ‏ءُ الطَّلَاقُ.

اگر خود سید این را ازدواج داده، بعد از ازدواج. یک بحث این است که در اصل نکاحش اختیار دست کی است؟ می‌گوید اختیار دست سید است. سید نکاح انجام داد. حالا طلاقش چی است؟ امام می‌فرماید بید السید. طلاق هم شیء هست.

روایت‌های زیادی دارد، دو تایش را اینجا یادداشت کردم. روایت دیگری که هست شبیه همین در روایت شعیب بن یعقوب عقرقوفی هست.

آدرس این تهذیب، جلد ۷، صفحة ۳۴۷، حدیث ۱۴۰۱۹، روایت ۵.

روایت دومی که می‌خواهم بخوانم صحیحة محمد بن مسلم عن ابی عبدالله علیه السلام.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ‏ ﴿عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى‏ شَيْ‏ءٍ﴾ فَلَيْسَ‏ لِلْعَبْدِ شَيْ‏ءٌ مِنَ الْأَمْرِ.

نتیجة این کلام خداوند این هست که عبد هیچ چیزی.

این آیة شریفه چطور به این آیه تمسک می‌شود، در حالی که این آیه «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَمْلُوكًا لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ‏ءٍ» در مقام بیان این جهت که نیست. دارد مثل می‌زند. چطوری به این تمسک شده؟

پاسخ مطلب این هست که اصل، نمی‌دانم این را در همین جلسه توضیح دادم که اصل اینکه اطلاق برای این هست که قضیة مهمله را تبدیل کنیم به قضیة عامه. در اصل مقدمات حکمت برای چی است؟ مقدمات حکمت در جایی هست که ما مثلاً می‌گوییم الانسان واجب الاکرام. جایی که بعضی از افراد انسان واجب الاکرام باشند این جمله را می‌شود به کار برد به دلیل اینکه قضیة حملیه آن چیزی که وضعاً برایش وضع شده برای قضیة مهمله است. جایی که بعضی از افراد انسان اگر واجب الاکرام باشند، الانسان واجب الاکرام را می‌شود به کار برد. آن چیزی که باعث می‌شود این قضیه را تبدیل کند به قضیة کلیه صور قضیه است. یعنی گفتیم کل انسانٍ واجب الاکرام، این کل باعث می‌شود که این قضیه‌ای که مهمله هست تبدیل بشود به قضیة کلیه. ولی اگر صور نداشته باشد، الانسان واجب الاکرام. قضیة مهمله در قوة جزئیه است. هم با این سازگار هست که جزئی باشد، هم با این سازگار باشد که کلی باشد، اگر بخواهد کلیت پیدا کند نیاز به مقدمات حکمت دارد به خصوص شرط اصلی مقدمات حکمت که در مقام بیان بودن یعنی در مقام بیان صور قضیه باشد. اگر متکلم در مقام بیان صور قضیه باشد خود همین باعث می‌شود که این قضیة مهمله تبدیل به قضیة کلیه بشود. یعنی همان مفادی که کل وضعاً برایش دلالت می‌کند در مقام بیان بودن متکلم همان را با قرینة حکمت به او دال هست. قرینة حکمت دال بر کلیت قضیه است در مواردی که متکلم در مقام بیان باشد.

آیا در جایی که این حرف‌ها در قضیة مثبت است. اما در قضیة منفی مثلاً لا یقدر علی شیءٍ دیگر نیازی به مقدمات حکمت ندارد. چون نفی طبیعت به نفی جمیع افرادش است. اثبات طبیعت به این است که فی الجمله طبیعت وجود داشته باشد کافی است. نفی طبیعت به نفی جمیع افراد است. یک فرد از افراد طبیعت هم وجود داشته باشد آن طبیعت منتفی نیست. البته اینکه مراد از آن طبیعت چی است آن را یک بحث دیگر است. لا یقدر علی شیء این است که در این روایت هست مراد از لا یقدر علی شیءٍ امور تکوینیه نیست، بالأخره عبد با حر فرق ندارد، آن می‌تواند بخورد، بیاشامد، خوردن تکوینی، قدرت تکوینی که مراد نیست. «لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ»، مراد از شیء امور تشریعیه است. «لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ» یعنی نسبت به امور تشریعیه قدرت ندارد. اگر نسبت به بعضی از امور تشریعیه قدرت داشته باشد، نه «لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ» نسبت به آن امر تشریعی قدرت دارد. اینکه امام علیه السلام می‌گوید «فَلَيْسَ‏ لِلْعَبْدِ شَيْ‏ءٌ مِنَ الْأَمْرِ» مراد از امر یعنی امور تشریعیه. اینجا قضیة منفی خودش به منزلة عام است. حاج آقا یک بیانی در عمومات هم دارند، ایشان می‌گویند در عمومات هم در بعضی موارد نمی‌شود تمسک کرد، بحث من این هست که «عَبْدًا مَمْلُوكًا لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ» این به منزلة عام است کأنّ می‌گوید به هیچ چیزی قدرت ندارد. این به منزلة یک عمومی هست یعنی هیچ چیزی را بهش قدرت ندارد. حاج آقا در بحث عمومات هم می‌گویند عمومات باید در مقام بیان مستثنیات باشد که بشود به عام در موارد نادر تمسک کرد. در موارد شایع می‌شود به عام تمسک کرد ولی تمسک به عام در موارد نادر نیازمند به این هست که متکلم در مقام بیان استثنائات و تبصره‌ها باشد. آن بحث دیگر است.

«عَبْدًا مَمْلُوكًا لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ» این عبارت معنایش این هست که به معنای اینکه هیچ یک از امور تشریعی عبد در اختیار خودش نیست. ازدواج، نکاح، طلاق اینها امورهای واضحه هستند. نکاح و طلاق و معاملات و امثال اینها اینجور نیست که امور نادری باشند که نشود به اینها، حتی روی مبنای حاج آقا هم که در اینجور موارد می‌فرمایند در امور نادره نمی‌شود به عموم تمسک کرد این است که به نظر می‌رسد آیة شریفة «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَمْلُوكًا لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ» اطلاق نیست، عموم است و اینجا عموم هم می‌شود به آن تمسک کرد ولو چون در مورد عموم در مقام بیان بودن به آن معنا معتبر نیست که نشود به این روایت تمسک کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

شاگرد: چون نفی طبیعت کرده می‌فرمایید در قضیة منفیه در مقام، یعنی باید همة

استاد: نفی طبیعت به نفی جمیع افراد است. اثبات طبیعت به اثبات فی الجمله است. بنابراین اگر بخواهیم عمومیت بدهیم نیاز به مقدمات حکمت است.

شاگرد: اگر نخواهد نفی طبیعت کند بعضی

استاد: نمی‌شود شیء دال بر طبیعت است.

شاگرد:

استاد: اینجا «عَبْدًا مَمْلُوكًا لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ» نمی‌خواهد یک مورد خاصی را بگوید. اینها توضیح بر عبد است.

[پایان]